

دبیر خانه امور معرفتی

طرح نظام جامع اندیشه اسلامی

درس: نظریه سیاسی مقام معظم رهبری

ارائه دهنده: استاد ایزدهی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام و الصلاة على اشرف الانبياء و المرسلين، حبيب الهنا و طيب نفوسنا ابي القاسم محمد. خیلی خوشبختم از این که در خدمت عزیزان و بزرگواران هستم و از آن خوشحال تر این که مباحثی را با محوریت رویکرد سیاسی، نظریه سیاسی مقام معظم رهبری ارائه می کنم و این را هم به فال نیک می گیرم که این بحث همزمان با ایام ناظر به مبعث، ارائه می کنم و مراد من از این بحث، چنانکه واضح خواهد شد، عمدتاً ببعثی در حوزه دین و ناظر به روزآمدی و کارآمدی دین در حوزه علم و اجراست. در سالیان گذشته، اسلام، فقه و هم علوم دیگر اسلامی عمدتاً ناظر به نیازهای زمانه خودشان پاسخ می دادند به پرسش ها و نیازهای جامعه خودشان. اگر فرض کنید در قرن چهارم هجری قمری حضور داشتیم و در آن قرن با مسأله ای به نام غیبت امام عصر، مواجه می شدیم، جامعه شیعه با یک بحران مواجه می شود. این بحران یعنی فقدان و عدم حضور امامی در عرصه جامعه است. این قضیه دو مشکل را بر جامعه تحمیل می کرد و به عنوان یک بحران ایجاد شده بود:

- **نکته اول**، رویکرد علمی بود یعنی اگر در زمان حضور امام، مشکل و مسأله ای بود، به امام مراجعه می شد و کلام امام، فصل الختام همه ماجراها بود و حل المشاكل تلقی می شد، طبیعتاً در فقدان حضور امام به صورت ظاهر در جامعه باید به این پرسش ها پاسخ داده می شد.

- **نکته دوم**، بحث رهبری امام هست که اگر امام در جامعه نباشد چه کسی باید رهبری جامعه را برعهده بگیرد؟ این مسأله مهم در عصر غیبت یعنی آغازین روزهای عصر غیبت منجر به این شد که عالمان به روز، دغدغه مند و در عین حال شریعت مدار بیایند و الگویی از چه علم و چه در حوزه راهبری و رهبری امت ارائه کنند که بتواند مسائل جامعه را حل کند، خلأ وجودی امام را مهما ممکن، تا جایی که می شود، پر کند و در همین راست

هویت شیعه را در جامعه تضمین کند. در حوزه دین با توجه به این که در عصر غیبت، ما عملاً با کلام امام فقط مواجهیم و حضور امام را دیگر شاهد نیستیم طبیعتاً جمع کردن عبارات امام و در مرحله بعد، ایجاد سازوکاری برای استنباط احکام برای این که چگونه با حاکمان موجود تعامل کنیم، در جامعه، هویت خودمان را چگونه تبیین کنیم، طبیعتاً مقوله اجتهاد در نزد فقهای مثل مرحوم سید مرتضی، شیخ مفید و شیخ طوسی در همین راستا مؤثر واقع شد و حوزه دین و حوزه فقه توانست خلأ موجود را پر کند. در حوزه راهبری و هدایت کلان جامعه باز هم بحث نظریه ولایت فقیه و ولایت عینی و عملی فقیه در جامعه، توانست خلأ موجود را پر کند و دیدگاه راعی و بلند مرحوم شیخ مفید در خصوص ولایت فقیه، نکته بسیار جدی است و آن اختیاری که امام معصوم در عصر حضور دارد را به فقیه در عصر غیبت تفویض می کند. معنای این کلام این است که در زمانه خودشان فقها یعنی قرن چهارم توانستند به گونه ای دین را بازخوانی کنند که هویت شیعه برقرار بماند، تضمین بشود بلکه رو به رشد بگذارد نسبت به جوامع دیگر یعنی آن زمان، جامعه و اهل سنت مواجه است، هویتی مستقل باید داشته باشد، راهبری متمایز داشته باشد جامعه مستقل داشته باشد دانش مستقل داشته باشد. اگر فقها در قرن چهارم توانستند این بحران را که ناشی از غیبت امام است، تبدیل به فرصتی بکنند که در آن فرصت بتوانند بقای شیعه را تضمین بکنند، طبعاً فقهای دیگر هم در زمان های گذشته توانستند این مقوله را ایجاد کنند در هر زمانی و در هر شرائطی آن نقطه مطلوب، دیدگاه مناسب را ارائه کنند و بتوانند فقه شیعه را به سمت مطلوب بکشانند و البته بحث فقه هم فقط نیست. نکته مهم که ما امشب خدمت عزیزان هستیم، بحث رویکرد سیاسی است. یعنی عالمان در عصر غیبت چگونه توانستند مقولات سیاسی را در بدنه جامعه، تزریق و جاری کنند و چشمه جاری شیعه را عملاً به عنوان یک چشمه جوشان همواره ما شاهدش باشیم. در طول زمان های گذشته این فرایند وجود داشت، امتداد پیدا کرد اما یک مسأله محوری در این مسأله وجود دارد.

با توجه به این که دین اسلام از اساس، مقوله ای سیاست مدار است یعنی بر محور سیاست می گردد، بر مدار سیاست قرار دارد و اهل بیت هم طبیعتاً بر همین اساس، همواره رفتار کرده اند و به تعبیر مقام معظم رهبری در این ۲۵۰ سالی که اهل بیت حضور دارند طبعاً به عنوان یک عالم، اندیشمند، زاهد، به عنوان کسی که از نسل پیامبر است باید بسیار محترم شمرده می شدند و آن چیزی که موجب شده اینها عمدتاً به شهادت برسند و توسط حاکمان تحمل نشوند این بود که اینها به عنوان گزینه عقلی حاکمیت تلقی می شدند و باعث می شد که حاکمان هم جایگزین و به تعبیر امروزی ها آن آلترناتیو خودشان را بر نتابند و به همین خاطر به شهادت رساندند. در طول عصر غیبت هم همین گونه بود یعنی رویکرد شیعه در اداره جامعه، رویکرد سیاسی است اما چیزی که موجب شد ما در طول شاید هزار

سال رویکرد حداکثری به دین را در جامعه نداشتیم برخی از مؤلفه‌های عمده این را عملاً در جامعه، شاهد نبودیم، این وجود حاکمان جاعل، قبض و بسط اختیارت فقیه، اقتدار و عدم اقتدار فقیه و به تعبیری شرائط زمانه بود. اگر در قرن چهارم، مرحوم شیخ مفید نظریه ولایت فقیه را مطرح می‌کند و این نظریه ولایت فقیه، این همانی اختیارات ولی فقیه با امام را در عصر غیبت نشان می‌دهد در زمانی ایشان این کار را انجام می‌دهد که آل بویه در بغداد، حکومت دارند و حکمرانی می‌کنند، تمایلات شیعه‌مذهبی دارند، به همین خاطر، هم فضا میسر است هم اجازه می‌دهند که فقها در حوزه مسائل سیاسی اظهار نظر جدی کنند. اما در سالیان بعد یعنی از قرن چهارم به بعد هر چه گذشت تا قرن تقریباً دهم ما با رویکرد شیعی مواجه نیستیم یعنی حکومت‌های شیعی عملاً متصدی امور نیستند و در حالت تقیه قرار دارند. این کار موجب شد در طول قرن چهارم به بعد یعنی از پنج تا ده، عمدتاً رویکردهای فقها بلکه سایر علما متناسب با نظام اداره زندگی مؤمنانه مردم است یعنی من مؤمن چگونه رفتار کنم که زندگی شخصی، خانوادگی و اجتماع محدود من بر اساس محور دین باشد؟ همین. و بیش از این اجازه پیدا نمی‌کرد که چنین فضای اتفاق بیفتد هم به خاطر این که شیعه حداقلی بود و افراد کمی بودند هم به خاطر این که حاکمان، بسیار حساس بودند نسبت به شیعه، فقها در جایگاه اقتدار قرار نداشتند، عملاً ورودی به مباحث حکومتی نداشتند. اینها موجب شد که اندیشمندان دینی رویکردشان در حوزه تدبیر امور جامعه، تدبیر امور زندگی مؤمنانه باشد.

مقام معظم رهبری تعبیری دارند، می‌گویند ما در زمان‌های گذشته، مثل این می‌ماند که داخل اتوبوسی نشسته‌ایم فرمان این اتوبوس در دست کس دیگر هست، هدایت در دست کس دیگری است. ما داخل این اتوبوس جامعه نشسته‌ایم اما این مقدار قدرت و توان را داریم که با بغل دستی‌هایمان بنشینیم حرف بزیم اینها را تبیین کنیم تبلیغ کنیم توجیه کنیم به همین مقدار. لذا اگر جامعه در اختیار نبود، قدرت و اقتدار در اختیار نبود طبیعتاً در حوزه مباحث هم به حوزه مسائل شخصیه و احوال شخصیه مباحث اجتماعی محدود می‌شد و بیش از این مقدار اجازه ابراز نظر چه بسا نبود و الا اساس شریعت و دین را حاکمان تهدید می‌کردند. از قرن دهم تا سیزدهم در جهان اسلام، عمدتاً فضای اخباری‌گری حاکم شد یعنی روش‌شناسی نامناسب از دین در جامعه با این که از قرن دهم تا سیزدهم حاکمان شیعه‌مذهب حاکمند و فقها اقتدار اجتماعی دارند اما از حیث روش‌شناسی نمی‌توانند دیدگاه‌های مطلوب خودشان را ارائه کنند. از قرن سیزده تا قبل از انقلاب اسلامی عمدتاً روش‌شناسی، روش‌شناسی اجتهادی شد، اجتهاد عقل‌گرا شد، اجتهاد اصولی شد. طبیعتاً در این فرایند، ما شاهد چندین مرحله از توسعه رویکرد سیاسی به دین هستیم:

- رویکرد اول عمدتاً بحث ولایت فقیه است از قرن سیزده به بعد، مرحوم نراقی، مرحوم صاحب جواهر، مرحوم شیخ انصاری، مرحوم کاشف الغطاء و دیگران.

- فقره بعد، بحث مشروطه است که اوج تحقق اجتماعی نظریه سیاسی اسلام در جامعه است البته مشروطه نظریه اصیل اسلام نیست، اصیل شیعه نیست، خود مرحوم نائینی هم که این را ارائه می‌کنند، به عنوان حکم ثانوی به عنوان ضرورت زمانمند به خاطر این که استبداد پادشاهان قاجار رفع بشود ضابطه‌مند بشود کیان اسلام حفظ بشود مرزهایی که داشت یکی یکی به تصرف بیگانگان در می‌آمد، مصون بماند الی آخر.

تا اینجای کار هر چه از قرن چهارم به جلو می‌رویم، طبعاً رویکرد سیاسی فقها و اندیشمندان دینی در حوزه اسلام و شیعه تحول پیدا می‌کند عینیت پیدا می‌کند جلوه خارجی و ظاهری پیدا می‌کند تا زمان مرحوم امام. مرحوم امام به فراست این پایگاه اجتماعی را لحاظ می‌کند، پایگاه اجتماعی بسیار قوی فقها طبعاً متناسب با میانی دینی، تراش ما را به زمان حاضر می‌کشاند یعنی همان ولایت فقیه که از زمان مرحوم شیخ مفید قرن چهارم بود و همچنان آمد در کلام سایر فقها تا زمان نراقی و همین طور تا زمان حاضر آمد، این محتوا طبعاً باید رویکرد عینیت پیدا کند. هنر امام این بود. دو نکته محوری یعنی اگر بخواهم از مرحوم امام گذر کنم و دو نکته محوری بگویم و بعد برسم به دیدگاه مقام معظم رهبری، دو نکته محوری داشت:

نکته اول: بحث حجیت که ما بتوانیم نظامی ارائه کنیم که مبتنی بر تراش ما باشد مبتنی بر ادله ما باشد مبتنی بر آموزه‌های ما باشد.

نکته دوم: آن آموزه‌ها به گونه روزآمد، توانایی اداره کشور را داشته باشند.

فرق است بین روزمرگی و روزآمدی. اگر در قرون مختلف، زمان‌های گذشته عمدتاً احکام به صورت روزمره، تکراری تلقی می‌شد، حضرت امام، فضا و اقتضائات جامعه را در نظر گرفتند، روح دین را در قالب محتوای جدید ارائه کردند و در نهایت شد انقلاب اسلامی. چون بنا ندارم بحث مرحوم امام را به تفصیل عرض بکنم و از سال ۶۷ به بعد بخواهم این بحث را ارائه کنم، مقام معظم رهبری در یک فضایی مواجه شد که این فضا فضایی است که امام انقلاب دیگر نیست. شاید من آن بحث قرن چهارم را وقتی دارم تداعی می‌کنم و عرض کردم که در قرن چهارم چه اتفاقی افتاد و فقها چگونه بازخوانی کردند این مؤلفه‌ها را برای این که نظریه سیاسی شیعه را در آن عصر ارائه کنند، مقام معظم رهبری از سال ۶۷ تا سال ۹۹ که الآن در آن حضور داریم، اصل قضیه را آن لب جامعه را مسأله جامعه را در نظر گرفتند جامعه چه نیازی دارد یعنی اگر قرار باشد امتداد پیدا کند اندیشه امام اگر قرار باشد این اندیشه امام به

مثابه سکه رایج جامعه باشد چه اتفاقی باید بیفتد تا آن روح اندیشه امام در جامعه حاکم بشود؟ از یک طرف، یک وقتی ما خدمت مقام معظم رهبری به مناسبتی بودیم ایشان در یک مسأله‌ای بحث زن در جامعه بود گفتند امام گوی انقلاب را به گونه‌ای پرسرعت پرتاب کرد که ایشان می‌فرماید ما هنوز حالا حالاها دنبال گوی پرتاب شده امام می‌دویم. طبیعتاً بنیان‌گذاری و تأسیس مال امام است اما این که این تبدیل به ساختار بشود تبدیل به یک نظریه بشود تبدیل به یک قالب بشود این هنر مقام معظم رهبری است که در غیبت امام بتواند همان آموزه‌ها را تبدیل کند به یک آموزه‌های عینی و عملی. از یک جهت، مقام معظم رهبری در حوزه نظام سیاسی و حکومت، بحث حجیت را پایش ایستاده یعنی نظام ما باید مبتنی بر تراث و پیشینه ما باشد اما تراث و پیشینه ما قابلیت بازخوانی، بازنگری و بازسازی مطابق اقتضات جامعه ما را دارد.

من یک مثال کوچکی عرض بکنم. مقام معظم رهبری بحث مردم‌سالاری دینی را بعد از امام به صورت جدی مطرح کردند اصل این عنوان مال ایشان است توضیح و تفسیر هم مال ایشان است ولو این که مرحوم امام هم طبعاً همین بحث را دارند که آن هم سر جای خودش باید توضیح داده بشود اما تعبیر مقام معظم رهبری، دیدگاه مقام معظم رهبری، آن نگرش کلان رهبری این است که ما یک انقلاب اسلامی هستیم یعنی ما یک جمهوری اسلامی به عنوان یک کشور که در یک منطقه جغرافیایی می‌خواهیم یک حاکمیت دینی را عرض کنیم، فقط او نیستیم همچنان که پیامبر تمدنی دارد در طراز جهان، انقلاب اسلامی به عنوان جانشین همان تمدن باید تمدنی عرضه کند در سطح جهان لذا ما محدود به جمهوری اسلامی نخواهیم بود. وقتی محدود به جمهوری اسلامی نباشیم معنایش این است که باید جهانی فکر کنیم. من از نگاه مقام معظم رهبری عرض می‌کنم آن چیزی که سنگ بنای جمهوری اسلامی است محتوای جمهوری اسلامی است، ولایت فقیه است اما سؤال: آیا می‌توان ولایت فقیه را به صورت موجود به جهان صادر کرد؟ خب ولایت فقیه، پیش‌فرضش این است که جامعه باید شیعه باشند، جامعه باید مؤمن باشند، و الا خیلی از کشورهای شیعه موجود هم مقوله‌ای به نام ولایت فقیه‌ی که ما داریم را نمی‌توانند داشته باشند چون آن بسترها مهیا نیست اما اگر قرار باشد جمهوری اسلامی بتواند در قالب تمدنی عرضه بکند خودش را چند تا نکته را باید انجام بدهد:

نکته اول: این است که مبانی جمهوری اسلامی را یک قرائت تمدنی و جهانی از آن ارائه کنیم نه قرائتی در پوسته جمهوری اسلامی. وقتی ما در پوسته جمهوری اسلامی بخواهیم حرکت کنیم همواره محدود به همین خواهیم بود و هیچ وقت امکان توسعه پیدا نخواهیم کرد و حال این که از آغاز، تلقی مرحوم امام و راهبران انقلاب، بحث انقلاب اسلامی بود. تمدن نیاز دارد به یک نرم‌افزار تمدنی - من نگاه کلان رهبری را دارم عرض می‌کنم - نگاه

کلان تمدنی از یک جهت رویکرد دانش است یعنی شما باید دانشی در طراز تمدن ارائه بکنید که قابلیت اداره جهان را داشته باشد. خب علوم انسانی، علمی است که الآن در غرب، محور تمدن غربی است و عمدتاً بر محور همین علوم انسانی است که دارد پیش می‌رود اما علوم انسانی‌ای که تبدیل به رویکرد مادی و غربی شده. امکان ارائه علوم انسانی در محتوای اسلامی، این امکان که در قالب اسلامی‌سازی علوم انسانی تعبیر شده یک رویکرد بسیار محوری است که رهبری آن را در نظر گرفتند و طبعاً بر همین اساس رفتار کردند، بسیار توصیه کردند و طبیعتاً در همین عرصه هم دارد شکل می‌گیرد.

نکته دوم: علوم انسانی باید تبدیل شود به سبک زندگی یعنی به ابزار، آلات. اگر غرب علوم انسانی تولید کرد، این علوم انسانی را تبدیل کرد به یک ابزارهایی برای اداره کشور و جهان. حالا این ابزارها اسمش فرض کنید که دموکراسی است، اسمش انتخابات است، اسمش مثلاً نظام اداره سرمایه‌داری است، در قالب‌های مختلفی مثل بانک، بورس و بیمه است. یعنی آن «ایسم»ها را تبدیل کرد به ابزاری برای اداره. مرحله سوم این «ایسم» را آن علوم انسانی را تبدیل به نظم اداره به مثابه سبک زندگی کرد. امروزه عمده کشورهای جهان در فضای ذهنی علوم انسانی غربی، در فضای ذهنی و استفاده از همین ابزارهای غربی و در فضای سبک زندگی غربی داریم زندگی می‌کنیم عمدتاً این طوری‌اند و تا وقتی این محتوا عوض نشود و شکل نگیرد، اتفاقی نخواهد افتاد. ممکن است کارگزار ما مسلمان باشد، اما در نهایت اگر بنیادهای ما تبدیل نشود، ترجمه نشود طبیعتاً تبدیل می‌شود به یک حکومت در نهایت، مسلمانان که حکومت مسلمانان هم طبیعتاً متفاوت است با حکومت اسلامی. این نکته اول که در بحث علوم انسانی، مقام معظم رهبری پیگیری جدی کردند بارها و بارها.

نکته دوم: در حوزه علوم دینی چون ما فرض کردیم که محوریت اینها بر اساس دین است طبعاً چنانکه امام به فقهای معظم شورای نگهبان فرمودند، می‌گوید: به گونه‌ای استنباط کنید که خدای نکرده دیگران گمان کنند فقه شیعه توانایی اداره جهان را ندارد یعنی آن نوع نگاه، نگاه اداره جهان است نه فقط برای جمهوری اسلامی. خب طبعاً باید این مبانی بازخوانی بشود به گونه‌ای که برای اداره جهان امروز از یک حد نصاب و طرازی برخوردار باشد. اگر علوم انسانی باید شکل بگیرد و به علوم انسانی اسلامی تبدیل بشود، طبعاً دین هم باید از طراز فردی فاصله بگیرد و به طراز اجتماع و حکومت توسعه پیدا کند.

در حوزه علوم اسلامی مثلاً بحث فلسفه خب ما اگر نتوانیم این فلسفه را تبدیل به فلسفه سیاسی کنیم اگر نتوانیم فلسفه را دارای امتداد اجتماعی کنیم، فلسفه را به بدنه اجتماع تزریق کنیم این فلسفه در حد الهیات بالمعنی الاعم

باقی می ماند و اتفاقی هم نمی افتد لذا آقا تصریح می کنند که شما فلسفه را باید بیاورید توی کف جامعه بیاورید و در طراز نظریه های سیاسی ارائه کنید چنانکه در غرب هم این اتفاق افتاد یعنی فلسفه آنها امروز در کف جامعه وجود دارد، لیبرالیسم آنها در تک تک خانه های ما چه بسا وجود دارد. بحث انتخابات آنها حتی برای این که ما کدام شبکه تلویزیون را هم نگاه کنیم در خانه هایمان چه بسا رأی گیری می کنیم مثلاً. این که علوم را از حوزه انتزاعی بودن، از حوزه فردی بودن خارج کنیم و به حوزه اجتماع و سیاست و حاکمیت وارد کنیم، همان چیزی است که امام انجام داد یعنی ولایت فقیه را که در طراز مرجعیت علمی تلقی می شد، آن ولایت فقیه از مرجعیت فقهی تبدیل شد به مرجعیت سیاسی یعنی در بدنه جامعه تزریق شد یعنی امتداد اجتماعی پیدا کرد. اگر امتداد اجتماعی پیدا کند، مرجعیت فقهی طبیعتاً می شود مرجعیت سیاسی لذا ولایت فقیهی که مرحوم امام می گویند، با ولایت فقیهی که بسیاری از آقایان دیگر می گویند، فرق می کند و امتداد اجتماعی ندارد، در بدنه جامعه وارد نمی شود. در حوزه کلام هم همین طور، در حوزه اخلاق همین طور.

در حوزه فقه که چه بسا محوری ترین مباحث حوزه سیاست را شامل می شود، مقام معظم رهبری در بحث ولایت فقیه یک هوشمندی به خرج دادند و آن هوشمندی، بحث مردم سالاری دینی است. یعنی اولاً ما در نظام جمهوری اسلامی، ولایت فقیه را که در زمان گذشته در قالب یک فردی که از بالا حکومت می کرد و مشارکت سیاسی مردم، رویکرد حداقلی داشت، به گونه ای بازخوانی کردند که ولایت فقیه از بالا همچنان وجود دارد اما بنیادهای اجتماعی، مشارکت سیاسی، حمایت فراگیر مردم، مقبولیت مردمی، انتخابات، همه به آن ضمیمه شد یعنی به گونه ای امروز داریم ولایت فقیه را بازخوانی می کنیم که ضمن این که انتصابی است و السلام، اما رویکرد انتخابی او را هم نمی شود نادیده گرفت و امروزه ما در فرایند نهادی به نام خبرگان داریم این را مشاهده می کنیم.

اما نکته محوری ای که در این چند دقیقه عرض می کنم و ان شاء الله در فقره بعدی در خدمت عزیزان باشم، این است که ما نمی توانیم ولایت فقیه را بر اساس اقتضائات بومی ای که دارد توسعه بدهیم و به کشورهای دیگر صادر کنیم؛ چون هم جای دیگر شیعه نیستند هم چه بسا فقیه نیستند هم مردم مؤمن نیستند اما آن لب اللباب ولایت فقیه چیست؟ حاکمیت شایستگان مبتنی بر اقبال عمومی مردم یعنی همان مردم سالاری دینی. اگر غرب توانست دموکراسی را از خاستگاه مادی به همه جهان ارائه کند یعنی خدا را در غرب انگار میراندند، از معادلات حذف کردند، مردم را به عنوان موجودات خودبنیاد در قبال خدا ارائه کردند گفتند خب خدا که وجود ندارد پس رأی مردم ملاک است. این شد دموکراسی یعنی هر آنچه مردم خواستند، درست است و مقبولیت دارد. این دموکراسی بعدها به عنوان یک چارچوب کلان، یک پارادایم در کل جهان، سلطه پیدا کرد و امروزه شاید کمتر کشوری را در

جهان می‌بینیم که بحث دموکراسی در او وجود ندارد. البته کشورها متناسب با مبنای خودشان آن را بازخوانی کرده‌اند، مدل‌های متفاوت ارائه کرده‌اند، ما در ایران، جمهوری اسلامی داریم و در چین، نوع متفاوتش و در روسیه، نوع متفاوتش و در کشورهای غربی هم نوع متفاوتش را می‌بینیم. آیا ما می‌توانیم در طراز تمدنی بیاییم و نظریه انقلاب اسلامی را به گونه‌ای ارائه کنیم که مدل‌های بومی‌اش در جاهای دیگر توسعه پیدا کند؟ بله. ما در قبال بحث دین‌سالاری متناسب با قرون وسطا، و در قبال دموکراسی‌خواهی پس از قرون وسطا در غرب می‌توانیم مؤلفه‌ای به نام مردم‌سالاری دینی داشته باشیم که از فطرت انسان‌ها بهره بگیرد، دین را ضمیمه کند، خواست و اراده مردم را داشته باشد مصلحت جامعه و مردم راداشته باشد و بتواند جامعه را به سمت سعادت ببرد.

هنر مقام معظم رهبری در حوزه سیاست، یک بخش عمده‌اش اینجاست که بتواند مدلی بومی قابل ارائه داشته باشد که حتی کشورهای کافر هم بتوانند بر اساس مدل مردم‌سالاری دینی رفتار کنند یعنی حاکمیت شایستگان باشد حاکمیت مبتنی بر مصلحت مردم باشد نه صرفاً خواست مردم. مصلحت جامعه باشد نه آزادی‌های صرف بلاقید. طبیعتاً اگر در جامعه، شایستگان حاکم باشند و طرازش طراز مقبولیت مردمی باشد بسیاری از بحران‌ها شکل نخواهد گرفت و اگر هم باشد از بین خواهد رفت لذا بحث مردم‌سالاری دینی به عنوان طراز تمدنی و رویکرد فراگیر انقلاب اسلامی در حوزه سیاست، ارائه شد و می‌تواند به عنوان جایگزینی برای مدل دموکراسی‌خواهی غربی باشد و در کشورهای دیگر هم طبیعتاً بومی بشود. طبعاً این گونه مدل ارائه کردن، بنیادها را بر اساس اقتضائات بازتعریف کردن، نکته بسیار مهمی است که مهندسی‌اش به عهده مقام معظم رهبری بوده یعنی در طول سال‌های پس از امام، مهندسی محتوای فکری مرحوم امام در حوزه حکومت دینی، نفی سکولاریزم، حاکمیت دینی به گونه‌ای بوده که امروزه بحث جدایی دین از سیاست دیگر الآن مطرح نیست، قابل توجه نیست ولو دیگران دارند تلاش می‌کنند انجام بدهند اما بنیادها به گونه‌ای شکل گرفته که حتی در کشورهای اسلامی که دارند این کار را انجام می‌دهند و نمی‌توانند از بنیادهای دینی فاصله بگیرند، حتی در موارد دیگر هم دارد به چشم می‌خورد که حاکمان غیرشایسته، حاکمان مستبد عملاً می‌آیند و نظام امور را کلاً مختل می‌کنند که مثل در ترامپ، شاید این را شاهد باشیم یا فرانسه یا کشورهای دیگر با وجود اعتراض‌هایی که وجود دارد. لذا نکته محوری مقام معظم رهبری در حوزه نظریه سیاسی، عمدتاً مبتنی بر حجیت آن نظریه مبتنی بر مبانی دینی، کارآمدی آن نظریه در عرصه جامعه و روزآمد ...

ما در فقره اول در خصوص این که مقام معظم رهبری بنیادهای نظام سیاسی را به گونه‌ای بازتعریف کنند، بازخوانی کنند، بازسازی کنند برای این که قابلیت ارائه به نظام امروز و جهان امروز را طبعاً داشته باشد، خب از حوزه علوم انسانی-اسلامی عرض کردیم، از حوزه اجتماعی‌سازی فلسفه عرض کردیم و این که تبدیل کردن آن به

سبک زندگی هم عرض کردیم. اما آن چیزی که شاید مقام معظم رهبری این سال‌های اخیر در حوزه نظریه سیاسی، بیشتر تأکید کردند و جزئی از پازل دیدگاه ایشان تلقی می‌شود بحث تحول فقه و رویکرد فقه به سمت جلو است. از یک طرف، رویکرد فقه یک رویکرد اصیل سابقه‌دار است و ایشان بارها ایستاده جلوی کسانی که در قبال نوع نظام الهی کشور با رویکرد غیرفقهی طبیعتاً ایشان ایستاده و عبارات ایشان هم پر است از این قضیه اما نکته مهم این است که ما فقه را از طراز زمان گذشته بیاوریم به طراز موجود و بعد، مطلوب بکشانیم لذا ایشان آن ادبیاتشان در بحث فقه، کاملاً متحول شده ضمن این که مبتنی بر مبانی اصیل است یعنی همان طرازی که مرحوم امام می‌فرمود «حکومت، فلسفه عملی فقه از گهواره تا گور است» یعنی فقه را در طراز حکومتی دیدن و رویکرد حکومتی داشتن، ایشان لذا برخی از این عبارات را هم خودشان ایجاد کرده یا تقویت کرده، رویکرد فقه را از فقه بالمعنی الاعم بالمعنی الاخص گرفتن، فقه‌های تخصصی یا فقه‌های مضاف ایجاد کردن، رویکرد فقه را به فقه حکومتی کشاندن، رویکرد فقه حکومتی را به سمت فقه تمدنی گراش دادن، این رویکرد فقه را به سمت مباحث فقه نظام سوق دادن، اینها هر کدامشان یک باب مجزایی است برای این که بتوانیم بنیادهای نظری‌مان را در حوزه فقه، توسعه بدهیم.

آن چیزی که ایشان در سال‌های گذشته، بسیار تأکید کرده‌اند، بیش از این که حوزه فقه باشد حوزه فلسفه فقه است یعنی مباحثی که اگر به آن پردازیم به عبارتی مباحث درجه‌دومی که قبل از مسأله فقهی است. اگر به آنها پردازیم، طبیعتاً کارکردهای فقه متفاوت خواهد شد. ما در سالیان گذشته یعنی حدود ده‌قرنی که از تدوین فقه گذشته، عمدتاً کارکرد فقه همین چیزی است که در حوزه رساله‌های عملیه وجود داشت یعنی پاسخگویی به نیازهای افراد در حوزه امور فردی یا امور خانوادگی یا امور اجتماعی بسیار محدود اما این که این فقه آیا جایگاهش این است یا این که نه، جایگاه زمان‌مند این فقه در زمان گذشته این گونه بوده است لذا باید تغییر حاصل بشود و این تغییر هم باید در خاستگاه خود فقه شکل بگیرد نه در خاستگاه از جای دیگر، کس دیگری بیاید این را متحول کند بگوید به خاطر این که ما متحول بشویم باید فقه را این گونه تعریف کنیم. نه، این نه درست است و نه به سرانجام خوبی منجر می‌شود، بلکه خود فقه را از مبادی و منابع خود فقه باید این بازخوانی صورت بگیرد؛ غایات خود فقه، حوزه فقه، قلمرو فقه، وظایف فقه. این که فقه را بخواهیم اداره کشور را بر عهده‌اش بگذاریم اگر در مرحله قبل، این وظایف تبیین نشود اگر در مرحله قبل کلاً این حدود اختیارات برای فقه شکل نگیرد حتماً فقه قادر نخواهد بود چنین کاری انجام بدهد چون در حوزه کاری‌اش شکل نخواهد گرفت لذا مقام معظم رهبری در سال‌های گذشته آمدند و عمدتاً در حوزه فلسفه فقه وارد شدند. البته عرض بکنم ناظر به انقلاب اسلامی، ناظر به جمهوری اسلامی، ناظر به حکومت اسلامی. در آغاز گفتند فقه بالمعنی الاعم، مراد بوده است یعنی اگر آن آیه نفر را که «لیتفقها فی الدین»

مراد از تفقه در دین، نه فقط تفقه در یک شریعت و تفقه در یک متن، بلکه تفقه در شریعت، بخشی از دین است و لو سهم وسیع‌تری دارد اما گر ما در داخل دین، رویکرد فقهی را در نظر بگیریم و در حوزه سیاست هم فقط رویکرد سیاسی به دین را در حوزه شریعت در نظر بگیریم و از طرف دیگر رویکرد فلسفه سیاسی را کلام سیاسی را در حوزه باورها و عقائد در نظر بگیریم و اخلاق را در نظر بگیریم، عملاً نظام شکل نخواهد گرفت.

استحضار دارید که دین مشتمل است بر سه عرصه و عنصر اساسی:

یک: عقائد که می‌شود باورهای ما. عمدتاً در حوزه علوم اسلامی می‌شود فلسفه و کلام؛

دو: شریعت و فقه که عمدتاً رفتارهای ماست؛

سه: اخلاق.

اگر آن فقیه و اندیشمند ناظر به عرصه سیاسی و حاکمیت، فقط رفتار را لحاظ کند، بنیادها را لحاظ نکند، ممکن است کسی بگوید آیا اصلاً امام هم اختیارات را داشت؟ پیامبر هم این اختیارات را داشت تا فقیه داشته باشد؟ لذا بحث باور به مسائل کلامی در حوزه سیاست، مسائل فلسفه سیاسی نقطه محوری است که آن هم باید از جانب فقه و فقاهت ارزیابی بشود نه این که به دست غیرفقه‌ها سپرده بشود. در حوزه فقه همین طور در حوزه اخلاق هم همین طور. نمی‌شود بگوییم ما حکومت داریم، در حوزه فقه هم ... داریم و السلام، در حالی که این فقه بالمعنی الاعم هم باید مشتمل بر حوزه عقائد باشد یعنی بنیادهای ما را هم فقیهانه استنباط کنند. اجتهاد در حوزه فقه مصطلح هم فقیهانه، اخلاق هم همین طور. طبیعتاً اگر ما صحبت از فقه سیاسی بخواهیم بکنیم آن زمان، فقهی که باید کشور را اداره کند، می‌تواند طرازش فقه بالمعنی الاعم باشد یعنی ما هم کلام سیاسی داشته باشیم هم فلسفه سیاسی داشته باشیم، فقه سیاسی داشته باشیم و هم اخلاقی سیاسی، و مجموعه اینها بتواند نظام را اداره کند. چون نظام دین مبتنی بر این سه عنصر است، طبعاً نظام اجتماعی و سیاسی هم باید بر همین‌ها مبتنی باشد لذا ایشان بحث فقه را اولاً بازتعریف می‌کنند می‌گویند اگر بعدها فقه به معنای شریعت، اختصاص داده شد، این اقتضائات زمانه بود نه این معنا که فقه فقط به شریعت اختصاص دارد. این نکته بسیار مهم است.

نکته دوم در حوزه سیاسی طبیعتاً سیاست را هم به گونه‌ای بازخوانی می‌کنند که مبتنی بر آموزه‌های خود ما باشد یعنی ایشان تعریف می‌کنند سیاست را به تدبیر امور جامعه. خب تدبیر امور جامعه از حوزه دین، طبیعتاً تدبیر مبتنی بر دین خواهد بود نه تدبیر مبتنی بر حقه‌بازی و کلک و حيله و نیرنگ. نه، آن سیاست نیست. سیاست، بُعد

منفی ندارد البته می تواند داشته باشد می تواند بر رفتار کند حاکم، می تواند یک سیاست دان بعد غیرمنفی از آن اراده کند ولی سیاست به معنای آن چیزی است که در خصوص اهل بیت گفته شده «و ساسة العباد» است یعنی اهل بیت، سیاست مدار هستند در طول زندگی شان همین گونه بودند. طبعاً ما وقتی صحبت از سیاست می کنیم، سیاستی است که از متن و بطن دین بر آمده. اگر ما فقه را به معنای عام گرفتیم و سیاست را هم به معنای تدبیر گرفتیم طبیعتاً بخشی از دین باید بتواند نظام اداره کشور را ارائه کند. این غیر از بحث سکولاریزم است. سکولاریزم می گوید اصلاً دین در حوزه اختیاراتش نیست این کار را انجام بدهد. نیت و اماند انجام بدهد. اما در این تلقی می گوید وظیفه فقه است این کار را انجام بدهد. این نکته اول که در حوزه وظایف فقه قرار می گیرد، سیاست ورزی، تدبیر امور جامعه.

نکته دوم این که فقه اگر باید رویکرد سیاسی داشته باشد، علاوه بر رویکرد سیاسی باید رویکرد حکومتی داشته باشد. یعنی چه؟ یعنی اگر من می خواهم استنباط کنم در حوزه فقه، در حوزه اقتصاد، سیاست، فرهنگ، همه امور، فرق نمی کند، باید به گونه ای استنباط کنم که غرض من پاسخگویی به نیازهای همه جانبه یک حکومت باشد یعنی اگر پیامبر دارد حکومت می کند چگونه رفتار می کند؟ ولو پیامبر استنباط نمی کند، فرض کنیم که اگر پیامبر بود چگونه رفتار می کرد؟ طبعاً به گونه ای رفتار می کرد که نظام اداره مردم بر اساس دین به گونه مطلوب اداره بشود. نمی شود بگویی من در امور کلان دخالت نمی کنم. اگر استنباط هم می کنم ناظر به امور کلان نیستم. مقام معظم رهبری وقتی مثال می زنند می گویند فرض کنید که -حالا ایشان تعبیر به ماء الحمام می کنند و من تعبیر قدری خودمانی تر عرض می کنم- فرض کنید که الان می خواهیم در خانه، برق مصرف کنیم. به فقیه می گویند من چقدر از این برق مصرف کنم؟ می گویم هر مقدار مصرف کردی، پولش را بده و السلام. حالا می توانم زیادتر هم مصرف کنم؟ خب اشکالی ندارد. هر چه استفاده کردی پولش را می دهی. اما اگر صورت مسأله عوض شد که اگر مصرف من موجب بشود که شهر بغل دستی برق نداشته باشد، کارخانه، برق برای مصرف نداشته باشد و موجب برق در جای دیگر بشود من حق ندارم مصرف اضافه داشته باشم. لذا در مصرف آب، گاز و برق و اینها فقیه می تواند بگوید تو باید مصرف مقید باشد و بیشتر نمی توانی استفاده کنی ولو پولش را بدهی. طبعاً در رویکرد حکومتی باید ملاحظه حکومت، جامعه و نیازهای فراگیر او را در نظر داشت و در مجموع گفت این حکومت و این جامعه با این نیازها باید این مقدار مصرف باشد و بیش از این جایز نیست. طبعاً این با بحث اسراف متفاوت است. در فقه غیرحکومتی گفته می شود اسراف حرام است؛ مرتکب اسراف نشوید اما در رویکرد فقه حکومتی نمی گویند که فقط اسراف حرام است بلکه اسراف را باید علاوه بر حرمتش یک سازوکار اجرائی برایش قرار داد. هم سازوکار علمی: نباید بیش از این مقدار مصرف کنید و گرنه، آب خانه قطع می شود، و الا جریمه می شوید. و از طرف دیگر ضمانت اجرا برایش

در نظر گرفت. طبعاً ما باید برای مباحث حوزه فقه در همه امور در حوزه اقتصاد هم همین طور است. من نمی‌توانم استنباط کنم استنباط ناظر به فرد فقط. بگویم ما که در مبانی‌مان داریم طرف خمس بدهد و به فقیر هم بدهد و تمام، دیگر وظیفه‌ای ندارد. نه، مالیات به عنوان یک نظام مالی که یک شهروند مؤمن یا غیرمؤمن باید بدهد تا کشور اداره بشود. این نوع نگاه جامع و کلان و نگاه فردمحور، نکته مهمی است لذا بحث فقه حکومتی مطرح می‌شود.

مقام معظم رهبری جدای از این که بحث فقه حکومتی را مطرح کردند اما اشاره می‌کنند که ما در بحث فقه حکومتی، تراثی داریم پیشینه‌ای داریم. مرحوم «کرکی» در زمان صفویه، فقه حکومتی دارد. ایشان در دربار بوده و برای این که مشکل حکومت‌های شیعی را برای اداره کردن، حل کند، استنباط می‌کرده اجتهاد می‌کرده، لذا ایشان در همان راستا کتاب «رساله الخراج» را نوشته «قاعده اللجاج» نوشته، «رساله صلاة الجمعة» نوشته که بحث مفصلی است. یا مرحوم صاحب جواهر طبعاً بحث فقه حکومتی مفصل دارد. طبعاً ما نمی‌توانیم فقه داشته باشیم در بستر حکومت باشیم و بگویم که خب نظام اداره کشور بر عهده مثلاً مجلس به علاوه شورای نگهبان، و فقهای موجود داخل قم و حوزه فقط بحث‌های فردی را مطرح کنند. این گونه نیست بلکه باید نظام اداره کشور از همین حوزه و با همین استنباط شکل بگیرد. طبعاً اگر فقه سیاسی به معنای بخشی از مباحث حوزه فقه هست که به عرصه سیاست و مباحث سیاسی، مرتبط است، بحث فقه حکومتی، همه مباحث فقه را در بر می‌گیرد یعنی از کتاب طهارت تا کتاب دیات. هر جا می‌خواهید استنباط کنید، در ظرف تحقق حکومت اسلامی، در ظرف اقتدار اجتماعی فقیه باید به گونه‌ای استنباط بشود که نظام اداره کشور به گونه مطلوب، اداره بشود. این رویکرد فقه حکومتی است که البته با فقه الحکومه، متفاوت است.

این را مختصر عرض بکنم که فقه الحکومه فقه مضاف ناظر به ساختاری به نام حکومت است. حالا حکومت ما چه باشد؛ کارگزارش چگونه باشد، دلیلش چه باشد، روشش چه باشد، با خود حکومت کار دارد. در فقه حکومتی، حکمرانی را کار دارد. حکمرانی یعنی هر چیز که به نظام اداره کشور، مرتبط می‌شود لذا ایشان ادبیات فقه حکومتی و فقه سیاسی را مطرح کرده‌اند از قول امام هم تصریح می‌کنند که مرحوم امام آمده و این مبنا را ایجاد کرده، تقویت کرده، توسعه داده و عملاً به دست ما رسانده. ایشان برای این که فقه سیاسی را که رویکرد سیاسی به فقه است، تثبیت کند، طبعاً در عرصه‌های مختلف از آن یاد می‌کند از فقه سیاسی عصر غیبت، فقه سیاسی قرن چهارم مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی، در قرن حدود ششم و هفتم مکتب مرحوم علامه، فقه فقیهان مجدد که عمده‌تاً قرن سیزده به بعد هست و البته فقه مرحوم امام و آیت الله بروجردی. طبعاً در همین عرصه ایشان همواره یاد

می‌کنند که شرائط و تحولات اجتماعی بسیار مهم است و این هر چه دست فقیه بازتر باشد و فقیه هر چه بیشتر مقتدرتر باشد طبیعتاً رویکرد سیاسی او بیشتر خواهد شد و به سمت نوع نظام اداره پیش خواهد رفت.

در بحث حوزه فقه بر خلاف زمان گذشته که عمدتاً برای فقه یک حوزه محدودی از دین را باور داشتند ایشان از جهات متعددی گستره فقه را توسعه می‌دهد آن هم مبتنی بر خود مبانی که اگر این قلمرو باشد طبیعتاً باید در فقه، تحولات اساسی در حوزه اجتهاد، شکل بگیرد. نکته اول که چه بسا عرض کردم، قلمرو فقه سیاسی فقط به فهم شریعت نیست چون فقه به معنای تفقه در شریعت نیست بلکه مراد از تفقه چون تفقه در دین است طبیعتاً اجتهاد و فقاہت هم باید در کل دین شکل بگیرد. طبیعتاً فقه سیاسی مقید به فهم سیاسی از شریعت یا فهم امور سیاسی شریعت نیست بلکه فهم امور سیاسی کل دین است. همه آن مواردی که در حوزه عقائد، اخلاق و شریعت، عرض کردم.

در **نکته دوم**، قلمرو فقه سیاسی فقط به حوزه فرد محدود نمی‌شود و این گونه نیست که مثلاً فقط افراد مخاطبش باشند بلکه از فقه با رویکرد فردمحور به رویکرد فقه اجتماعی در حوزه متأخر در حوزه فقه حکومتی و البته جلوتر برویم، فقه تمدنی. پس باز هم از حیث متعلق، از فرد به اجتماع و از اجتماع به حکومت. از حوزه استنباط یک وقتی ممکن است احکام را استنباط کنند که قدیم هم همین کار را می‌کردند و فقط به همان هم مقید بود اما آیا می‌توان به نظریه‌پردازی هم در حوزه فقه رسید؟ آیا در حوزه فقه می‌توان نظریه‌پردازی و نظام‌سازی هم کرد؟ طبیعتاً اگر حوزه فقه توسعه پیدا کند از احکام و استنباط فقه و احکام به نظریه‌پردازی و نظام‌سازی طبیعتاً باز هم یک گستره وسیع‌تری را در بر می‌گیرد.

در **نکته چهارم** در قلمرو فقه یا فقه سیاسی، هم احکام اولین هم احکام ثانویه و هم حکم حکومتی. حکم حکومتی، مواردی را که ما عمدتاً خیلی تراش جدی از او و اعمال او را نمی‌بینیم و در این عرصه می‌بینیم که ایشان هم این را تأکید می‌کنند.

نکته پنجم، با توجه به این که ما در حوزه فقه داریم یک کشور را اداره می‌کنیم و این کشور هم ضرورتاً مشتمل بر مؤمنان نیست، مخاطبان این کشور شهروندانند. در این جامعه ممکن غیرشیعه باشد غیرمسلمان هم باشد. طبعاً این نوع فقه سیاسی و استنباط باید متناسب با این مخاطبین باشد یعنی به شهروندان باشد و البته چون در یک نظام سیاسی دارد ارائه می‌شود، نمی‌شود بگوییم خیلی خوب حالا ما داریم احکام را در رساله عملیه ارائه می‌کنیم. خوب آن کسی که شیعه نیست، شیعه‌ای که مؤمن نیست، آن کسی که اصلاً مسلمان نیست، به فتوای فقیه مراجعه نمی‌کند مگر این که این فتوا تبدیل به قانون بشود. اگر فتوا و حکم به قانون تبدیل شد طبعاً برای همه لازم الاجراء

خواهد بود ولی اگر تبدیل به قانون نشود، فقط برای مؤمنان، الزام آور خواهد بود در حالی که ما برای نظام اداره کشور داریم حرف می‌زنیم نه نظام اداره مؤمنان. گرچه تبدیل فقه و احکام به قانون، یک فرایند بسیار خطیر است بسیار محل لغزش است اما در عین حال یک ضرورتی است که باید به آن تمکین کنیم. این را استحضار داشته باشید که ما در حوزه نظام اداری کشور، همه کشورها معمولاً این گونه‌اند یعنی اگر قرار است نظام اداره کشوری را داشته باشند، عمدتاً نظام اداره کشور، مبتنی بر هنجارهای خودشان است یعنی عمدتاً نظام‌های مادی، مبتنی بر هنجارهای خودشان می‌آیند و قانون تدوین می‌کنند. طبیعتاً در نظام اسلامی هم که بنیادهای او بر فقه بنا نهاده شده نمی‌شود گفت که بنیادهای جامعه، اساس جامعه، فرهنگ جامعه بر فقه مبتنی شده اما قانون را بر غیر از فقه تبیین کنیم. نمی‌شود بر غیر از فقه، قانون را تبیین کرد و طبعاً قانون هم باید مبتنی بر فقه و مقولات فقهی باشد.

در حوزه منابع فقه سیاسی طبیعتاً شاید مقام معظم رهبری اضافه‌ای بر این حوزه نداشته باشند اما نکته مهم این است که آیا مثلاً قرآن چقدر دخیل است در فرایند استنباط؟ چه سهمی به عنوان منبع دارد؟ یا به عنوان اولویت و اولویت اگر ما بخواهیم استدلال کنیم آیا از مثلاً قرآن و سنت شروع کنیم یا از عقل باید شروع کنیم؟ آیا تفاوتی دارد بین این دو عرصه که در حوزه تعبدیات باشد که ما عمدتاً از قرآن و سنت شروع کنیم یا از حوزه سیاست و اجتماعات باشد، از حوزه عقل شروع کنیم؟ سهم محدود عقل در حوزه استنباط، سهم محدود قرآن در حوزه استنباط، و توسعه دادن به سنت و روایات، این از نکاتی است که ایشان بسیار تأکید می‌کنند طبیعتاً باید متناسب با خودش این نوع ادبیات را باید بازخوانی کرد.

نکته دیگری که چه بسا اینجا توضیح عرض بکنم، حوزه غایت فقه است. اصلاً غرض از فقه چیست؟ آیا غرض از فقه این است که ما نمازی بخوانیم و روزه‌ای بگیریم و خمسی بدهیم و والسلام، یا غرض از فقه تحقق حاکمیت خداوند در زمین است؟ جلوه حاکمیت خداوند، در رفتارهای انسان‌هاست. طبعاً اگر غایت فقه را توسعه بدهیم از این که ما رفتارهای مناسکی داشته باشیم فقط و فقه به مناسک اکتفا کنیم و این که نه ما از آن توسعه داریم، غرض این باشد که حاکمیت خداوند و پیامبر را در سایه فقه در زمین نهادینه کنیم طبیعتاً نوع وظایفی که بر عهده فقه گذاشته می‌شود، متفاوت خواهد شد. ایشان متناسب با همین طبیعتاً یک وظایفی را برای حوزه فقه سیاسی در نظر می‌گیرند که عمدتاً بحث دفاع از دین است نه به معنای حوزه کلام که کلام وظیفه‌اش دفاع از دین است، نه، یعنی دفاع از تحقق دین در جامعه به گونه استنباط روزآمد. این که نیازهای جامعه را روز به روز، نو به نو رفع کند. به تعبیری می‌گویند فقه، فرزند زمانه خودش است یعنی نیازهای جامعه خودش را پاسخ می‌دهد. خوب امروز مسأله چیست؟ نیاز چیست؟ به همان باید جواب بدهد. دوباره از چیزهایی که وظایف فقه تلقی می‌شود، تشکیل نظام

اسلامی، تحقق مقررات اسلامی است - تعبیر ایشان است - که فقه باید بتواند نظام اسلامی را تشکیل بدهد یعنی باید ساختار بسازد یعنی باید شیوه بسازد یعنی باید قانون درست کند باید به گونه‌ای استنباط کند که مقررات اسلامی، محقق بشود در جامعه. از وظایف حوزه فقه سیاسی، استنباط احکام با رویکرد حکومتی و البته تدبیر نظام سیاسی است. تدبیر نظام سیاسی یعنی این که فرد و جامعه را اداره کند کشور را اداره کند نظام زندگی همه ملت‌های جهان را اداره کند. این جزء وظایف فقه سیاسی است که طبیعتاً در رویکرد فقه سیاسی مقام معظم رهبری باید بر آن بسیار تأکید کنیم.

چون من وقتم خیلی وسیع نیست در حوزه روش‌شناسی وارد نمی‌شوم اما نکته نهایی بحثم حداقل قبل از پرسش‌هایی که مطرح شده، بحث این است که خب حالا اگر قرار باشد فقه توسعه پیدا کند کارآمد بشود یا از ناکارآمدی، قدری فاصله بگیرد چه کار باید انجام بدهد؟ ایشان طبیعتاً عوامل و راهکارهایی را برای بر شمرده‌اند که خب من برخی از اینها را سعی می‌کنم بسیار مختصر عرض بکنم.

اینکه چرا فقه تحول نیافته بود در زمان گذشته؟ چرا فقه رویکرد غیرحکومتی داشت؟ خب اولاً که از قدرت جدا بودند، ارتباط با قدرت نداشتند، در مناصب حکومت نبودند و طبیعتاً نمی‌توانستند دیدگاه حکومتی و دیدگاه سیاسی را عرضه بکنند. شیعه عمدتاً در حالت اقلیت قرار داشت یعنی عمدتاً شیعه یک گروه اقلیتی در جامعه اسلامی بود. اگر اقلیت باشد طبیعتاً نمی‌تواند رویکرد اقلیت، فقه حداکثری داشته باشد. شما فرض کنید یک شهری مثل تهران اگر کلان‌شهر است طبیعتاً نیاز به این دارد که مترو داشته باشد چون مترو نیاز این کلان‌شهر است، اما در یک روستا یا شهر کوچکی که از ابتدا تا انتهای مثلاً پنج یا ده کیلومتر باشد، مطرح کردن مترو اصلاً بیهوده به نظر می‌آید. در زمان گذشته، شیعه چون جامعه اقلیت بودند شیعه، طبیعتاً مباحث حکومتی محلی از اعراب نداشت و اگر هم بود، در حوزه امر فردی بود.

نکته بعدی که ایشان ذکر می‌کنند خب از فقها اصلاً سؤال نمی‌کردند. عمدتاً سؤال‌تشان از فقها سؤالات دینی فقهی رفتارهای فردی بود چون محل ابتلا نبود و اینها درگیر نبودند. نکته بعدی، اقتضای ضرورت زمان است. زمانه این گونه بود، اینها محدود بودند در تقیه بودند طبیعتاً پرسش‌هایشان هم مربوط به امور محدودی از دین بود و اصلاً مسائل سیاسی و حکومتی فقه مطرح نبود. البته از قرن دهم به بعد، یک قدری توسعه پیدا کرد و با توجه به حاکمیت سلاطین شیعه، یک مقدار اقتدار پیدا کردن اما عملاً این فضا برایشان میسر نبود. این که فقها ناامید بودند از اداره حکومت کشور، این که تفکر جدایی دین از سیاست، چه بسا به خاطر تبلیغات، فراگیر شده بود. این که اندیشه

حاکمیت اسلام در جامعه، رواج نداشت. اینها طبیعتاً از عواملی بود که توسعه فقه سیاسی را با خدشه مواجه می کرد و البته مرحوم امام این صف را شکست و عملاً حاکمیت اسلام را مطرح کرد عملاً جدایی دین از سیاست را مطرود اعلام کرد. عملاً امیدی به حاکمیت فقها ایجاد کرد. عملاً در مرحله اجرا حاکمیت فقها را نه فقط عملی بلکه کارآمد نشان داد و طبیعتاً در حوزه فقه سیاسی از زمان مرحوم امام به بعد، اینها تحول پیدا کرد.

در حوزه این که چه راهکارهایی می تواند فقه را توسعه بدهد، یک بحث، بحث تحول در نگرش است که نگرش فقه از فردمحور به جامعه محور و حکومت محور تغییر پیدا کرده و می کند. در حوزه روش اگر تحول صورت نگیرد هیچ تحولی در فقه صورت نمی گیرد یعنی در قرن دهم و یازدهم که اخباری گری آمدند این روش را روش اخباری قرار دادند، عملاً فضای فقه سیاسی قفل شد. ولایت فقیه عملاً مطرود شد. عملاً اعلام نشد اما بعد از آن یعنی از قرن سیزده به بعد، روش عوض شد، روش ها متحول شد عملاً تحولات جدید در فقه ایجاد شد. این نکته را باز هم در نظر داشته باشید که هر گاه در طول تاریخ فقه شیعه، فقه متحول شد، حتماً در رتبه قبل، اصول فقه متحول شد. اگر اصول فقه متحول بشود، روش شناسی اجتهاد، متحول بشود، فقه و اجتهاد هم متحول می شود. طبعاً امروزه اگر ما صحبت از فقه حکومتی می کنیم طبیعتاً باید برویم و تدوین کنیم روش شناسی فقه حکومتی را، اصول فقه حکومتی را و الا این محقق نخواهد شد.

انتظارات از فقه طبیعتاً متحول شده است و بیشتر هم خواهد شد. موضوع شناسی ها بسیار متحول شده و می شود و باید بیشتر بشود در شرایط شناخت مسائل زمانه، که اینها طبیعتاً اتفاق افتاده و البته بیشتر خواهد افتاد و این موجب می شود که فقه ما عملاً متحول بشود. در این حوزه طبیعتاً اگر فقه شکل بگیرد و این تحولات شکل بگیرد، طبیعتاً موضوعات شکل می گیرد احکام تحول پیدا می کند و عملاً رویکرد حداکثری به فقه و نظریه سیاسی را شاهد خواهیم بود.

این را فقط تذکر بدهم در مرحله آخر و آن، این که این نوع نگاه به فقه، نگاه درجه دو به فقه، نگاه تحول گرایانه به فقه البته ناظر به خود فقه و مبانی خود فقه، موجب می شود که ما بتوانیم از فقه به عنوان یک نرم افزار نظام اداره کشور یاد کنیم. فقه زمان گذشته فقط اداره زندگی مؤمنانه مردم است اما فقه مد نظر مقام معظم رهبری و امام، فقه نظام اداره کشور است. نرم افزار اداره کشور است. طبیعتاً باید بر همین اساس هم بازخوانی بشود لذا ایشان در طول سالیان گذشته، بحث فلسفه فقه را مد نظر قرار دادند، تحول فقه را مد نظر قرار دادند، روزآمدی فقه را مد نظر قرار

دادند، کارآمدی فقه را مد نظر قرار دادند، طبیعتاً به سمت فقه تمدنی و فقهی که بتواند مخاطب خودش را فرامرزی در سطح انقلاب اسلامی و در سطح تمدنی إن شاء الله عرض کند.

سؤال: در قبال رهبری و انتخابات، مسأله حضور حداکثری مطرح می‌شود. آیا به خاطر حضور حداکثری مد نظر رهبری انقلاب، کسانی بر مسند انقلاب می‌نشینند که لیاقت و صلاحیت ندارند و به نظام و انقلاب آسیب می‌زنند. این را چگونه جواب بدهیم؟

جواب: سعی می‌کنم خیلی مختصر جواب بدهم. یک مسأله‌ای وجود دارد که بحث مردم‌سالاری دینی است. در مردم‌سالاری دینی قرار است که نظام، پایا باشد برقرار باشد یعنی به گسست دچار نشود. وقتی به گسست دچار نمی‌شود که اداره کشور بر عهده مردم باشد یعنی مردم احساس کنند اداره کشور بر عهده خودشان است ولو این که امروز یک کسی را انتخاب کردند که مثلاً فرض کنید بنی صدر در آمد، فردایش کس دیگری را انتخاب کردند اما مردم احساس می‌کنند که انقلاب مال خودشان است، انقلاب برای خودشان است تصمیم می‌گیرند. چون مردم این باور را دارند که این انقلاب برای خودشان است و خودشان تصمیم می‌گیرند و خودشان ... می‌شود لذا باید پای تبعاتش بایستند و می‌ایستند. می‌گویند چرا فلانی الآن این طور است؟ می‌گویند خودمان انتخاب کردیم. اما اگر یک کس دیگری انتخاب می‌کرد، مثلاً رهبری انتخاب می‌کرد، از قضا رهبری آشناتر است، از همه ما بهتر می‌شناسد، با همه اینها کار کرده اما اگر خدای نکرده یک کسی را انتخاب کند و او ناکارآمد از کار در بیاید، می‌گویند این مشکل ولایت فقیه است. لذا برای این که نظام، کارآمد، پایا و مستمر بشود باید مردم را پای نظام نگه داشت. انقلاب اکتبر شوروی اگر بر این نکته، تحفظ می‌کرد و مردم پای کار بودند و مردم در این وسط، دخیل بودند هیچ وقت از بین نمی‌رفت. پس یکی از علت‌های زوال آنها این طوری است. مقام معظم رهبری تعبیرشان این است که اگر مردم باشند، باقی می‌ماند. نشانه‌اش این است نمودش این است و جواب اصلی‌ای که گفتند چه جواب بدهیم این است که ما امروز بعد از چهل سال انقلاب با همه مشکلات و تحریم‌ها و همه ناکارآمدی‌های احتمالی که وجود داشت، امروز انقلاب اسلامی، اپوزیسیون ندارد، جایگزین ندارد. چرا؟ چون مردم پای انقلاب ایستاده‌اند اما اگر انقلاب را بر خاستگاهی غیر از مردم، مبتنی کنید، بگوییم خیلی خب ما انتخابات را محدود برگزار می‌کنیم که یک آدم شایسته بیاید. بله ممکن است در کوتاه‌مدت، فرایند تغییر کند اما در درازمدت، خطر پایا نبودن، تهدید کند. انقلاب می‌ماند چون که فطری است چون که مبتنی بر دین است چون که مبتنی بر خواست و اراده مردم است لذا باید برای پائینی نظام، امور را بر عهده مردم گذاشت و مردم چون بر عهده خودشان باشد طبیعتاً خودشان پای انقلاب می‌ایستند.

سؤال: نسبت فقه سیاسی و الگوی پیشرفت چیست؟ آیا فقه سیاسی فقط به چیستی اسلام سیاسی می‌پردازد یا به چگونگی اجرا آن هم توجه دارد و فرایند آن را به صورت راهبردی بیان می‌کند؟

جواب: فقه سیاسی چون نرم‌افزار اداره کشور است طبیعتاً نرم‌افزار اداره کشور، فقط به یک مقوله احکام رفتار نیست. فقه سیاسی باید بتواند نظریه ارائه کند، ساختار مطلوب ارائه کند، ویژگی کارگزاران را ارائه کند، راهبرد و روش ارائه کند، طبیعتاً نقشه راه پیشرفت را هم ما باید در فقه ارائه کنیم. اصلاً ما مسیر دیگری غیر از فقه سیاسی نداریم. فقیه سیاسی یعنی تدبیر امور جامعه، مبتنی بر مبانی، مستند به اجتهاد. هر چیزی که ما نیاز داریم بر همان اساس ارائه کنیم، باید از این خاستگاه، ارائه بشود و الا لازمه‌اش این است که ما به یک سکولاریزم، تن داده‌ایم یعنی این بخش از حکومت را با فقه، بخش دیگرش را سپرده‌ایم به عرف به غیر از دین و حال این که ادعای فقه و مبانی فقه این است که فقه می‌تواند در حوزه همه افراد «هدی للناس» همه جهان «هدی للعالمین» همه شئون زندگی «لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» و همه زمان‌ها «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه» طبعاً جامعیت و خاتمیت اقتضا می‌کند که ما از خاستگاه دین عرضه کنیم. خاستگاه دین یعنی اجتهاد، مبتنی بر مبانی دینی و این هم غیر از فقه سیاسی، جای دیگری ندارد چاره دیگری ندارد.

سؤال: مابه‌الامتیاز و مابه‌الاشتراک نظریه سیاسی حضرت امام و مقام معظم رهبری در کجاست؟

جواب: اگر من بخواهم یک جواب بسیار مختصر در این زمان عرض بکنم این است که مقام معظم رهبری همان چیزی را می‌گوید که امام می‌گوید، اما چون مرحوم امام در طول ده سال بعد از انقلاب آمدند و بسیاری از امور را نتوانستند نهادینه کنند، مقام معظم رهبری تفصیل اجمال امام را دارند بیان می‌کنند یعنی مجملات امام را مفصل کردند. آن مغلفات را مبین کردند. مسیر همان مسیر است، امتداد همان امتداد است، ایشان هم شاگرد همان مکتب است. طبیعتاً من از امتیاز یا تمایز نمی‌توانم یاد کنم مگر این که مراد از امتیاز و تمایز، تبدیل اجمال به تفصیل شدن، راهکار عینی و عملیاتی ایجاد کردن، تحقق و عینیت به آن بخشیدن باشد و شاید از اینها بتوانم به عنوان ما به الامتیاز یاد کنم و الا بقیه‌اش عمدتاً مابه‌الاشتراک است.

سؤال: چرا رهبری توجه خود را محصر به فلسفه سیاسی کرده‌اند؟

جواب: در سالیان گذشته البته این گونه نبود که به فلسفه سیاسی، انعطاف داشتند اما خب طبیعتاً تأکید کردند مسأله‌شان هم این است که ما در سالیان گذشته، عمدتاً درگیری ما با این «ایسم»‌های غربی است. درگیری ما با آن نظام فلسفی‌ای است که دارد عمدتاً مبادی ما را از بین می‌برد. خدا رحمت کند مرحوم آیت الله مصباح را که عمدتاً رویکرد فلسفی به حوزه سیاست داشتند و اوائل شاید بعضی‌ها می‌گفتند - اگر اشتباه نکنم، این را از آیت الله مکارم نقل کرده‌اند - که ما فکر می‌کردیم چرا ایشان فقط به فلسفه می‌پردازند و از حوزه فقه گرفته‌اند؟ اما در سال‌هایی که هجمه شدید به دین وارد شد که وقتی دین در هجمه قرار بگیرد طبیعتاً فقه هم در حاشیه قرار می‌گیرد ایشان و خیلی از کسانی که رویکرد فلسفی داشتند، دفاع عقلانی فلسفی از دین کردند که آن هم مبتنی به حمایت از فقه است. اگر دین تدوین بشود و حفاظت بشود، فقه تبیین می‌شود لذا در سالیان گذشته به تناسب با نوع فشارها، نوع هجمه‌های فکری و تبلیغی، طبیعتاً آن رویکرد فلسفی می‌تواند از او دفاع کند و البته دفاع کرد.

سؤال: رهبری بارها فرمودند که باید فلسفه را به عرصه‌های گوناگون از جمله عرصه سیاست امتداد بخشید. آیا در نظریه سیاسی ایشان، راهکاری برای امتداد، وجود دارد یا خیر؟

جواب: واقعش این است که ما راهکار ندیدیم یعنی ارائه نشده. یکی از دوستانمان که بحث فلسفه سیاسی مقام معظم رهبری را نگاشتند و من هم لااقل چندین بار در موضع ارزیاب و ناظر آن موقع، مدیر گروه و اینها که اصلاح کردیم، بحث راهکار نیست. اینها سپرده‌اند که این راهکارها اتفاق بیفتد و این را وظیفه حوزه دانسته‌اند. البته در سالیان اخیر، بحث‌هایی شده، جدی هم شده، بحث حکمت سیاسی متعالیه، مطرح شده، آیت الله جوادی پای کار آمده و سال آینده، نوع دومش دارد ارائه می‌شود یعنی آن ورژن دوم حکمت سیاسی متعالیه دارد ارائه می‌شود که بتوانیم از خاستگاه فلسفه، به آن امتداد اجتماعی بدهیم و امتداد سیاسی و حکومتی بدهیم.

سؤال: روش‌شناسی اجتهاد رهبری چگونه است که به این دستاوردها رسیده است؟ لفظاً توضیح دهید. اسلایدها را تمام کنید و فقط سرفصل‌ها را بخوانید.

جواب: اسلایدها ظاهراً اینجا تمام شده اما در سرفصل‌هایش اگر دوستان، نیاز داشتند، این مبتنی بر یک کتابی است که من نگاشته و امیدوارم که یعنی این جوری صحبت شد که إن شاء الله قبل از سال، چاپ بشود و آن، بحث فلسفه فقه سیاسی آیت الله خامنه‌ای است که آنجا من مفصل گفته‌ام و إن شاء الله حضرات مشاهده خواهند کرد و البته نقد هم خواهند کرد.

اما بحث روش‌شناسی، یک بحث بسیار مفصلی است که آن روش‌شناسی اعم از روش‌شناسی به معنای اصول فقهی است که خب اصول فقهی ایشان آیا متمایز است یا خیر؟ مثلاً رویکرد عقلی دارد، رویکرد حکومتی دارد، رویکرد تاریخی دارد، رویکرد تمرکز بر فقه القرآن دارد، نظام‌وارگی دارد. این یک بحث‌های مفصلی است که طبیعتاً سر جای خودش باید توضیح داد و البته من تقریباً بالا اشاره در آن بحث عرض کردم و برخی از ویژگی‌های اصول فقهی ایشان را عرض کردم و البته در مرحله قبل از اصول فقهی، مباحث روش‌شناسی به معنای کلان را یعنی مثلاً بحث نظام‌وارگی را، نظام‌سازی را، نظام‌واره دیدن، حکومت‌محور بودن. اینها هم طبیعتاً در مباحث ایشان هست. انصاف این است که من حضوراً شاید خدمت ایشان نرسیده‌ایم برای درس خارج اما شاید تمام درس‌های ایشان را من نگاه کردم، مرور کردم به خاطر این که کار را ارائه کنم، بسیار منظم، بسیار منضبط و حکومتی، موضوع‌شناسی عینی و طبیعتاً کسی اگر بخواهد ورود در این بحث بکند، نظم و انضباط و خروجی کار بسیاری در این مباحث ارائه می‌شود و حداقل برای من خواننده‌ای که این مباحث را شاید سطر به سطر خوانده‌ام یک تلقی بسیار خوشایند، مطلوب، کارآمد، حکومتی و نظام‌مند از فرایند استنباط، حاصل شد که طبیعتاً بعضی از اینها را حضرات هم مشاهده کرده‌اند و شاید نیاز به توضیح بنده نداشته باشد. خیلی عذرخواهی می‌کنم که یک قدری تطویل شد و اضافه بر وقت، یک قدری سخن گفتم و إن شاء الله که این مسیری که مرحوم امام شروع کردند، به اجمال اشاره کردند و فتح باب کردند مباحثی مثل زمان و مکان، حکم حکومتی، مصلحت، خطابات قانونیه، مباحث بسیار مفصلی که ایشان شروع کردند و مقام معظم رهبری همچنان آن اجمال را به تفصیل تبدیل کردند و انتظار و توقع این است که بقیه اصحاب حوزه در این راه، گام بردارند، این مباحث را مفصل کنند مبین کنند مستدل کنند تا عملاً بشود بر پایه این دیدگاه فقهی امام و این استدلال‌ها و این تبیین‌ها بتوانیم گام در رویکرد دوم یا گام دوم داشته باشیم که رویکرد تمدنی است. طبیعتاً باید رویکرد تمدنی، مبتنی بر فقه، آموزه‌های فقهی و آن آموزه‌های اصیل باشد به گونه‌ای که تأکید می‌کنم به گونه‌ای که قابلیت صدور و ترجمه برای همه جهان را داشته باشد و ما بتوانیم روح حاکم بر تمدن را در گام دوم به روح تمدن اسلامی تبدیل کنیم البته امروزه جمهوری اسلامی از مرزهای جمهوری اسلامی فراتر رفته، تبدیل به انقلاب اسلامی شده، خاستگاه‌های متعددی از مثل لبنان و سوریه و عراق و یمن و افغانستان و نیجریه و پاکستان و بسیاری از کشورها هست، بسیار امیدآفرین است اما ما باید بتوانیم به آنها پاسخ بدهیم، نیازهایشان را تأمین کنیم و آنها را در فضا و چتر تمدن اسلامی إن شاء الله قرار بدهیم.

خیلی متشکرم از این که وقتتان را اختصاص دادید و این مباحث را استماع کردیم. إن شاء الله که بتوانیم در این مسیر گامی برداریم و با همدیگر إن شاء الله این پرچم را حمل کنیم و به دست صاحبش به گونه مطلوب بسپاریم.